



چندیست که در رسانه های بیگانه
محمد رضا را شخصی مقتدر معرفی
می کنند در حالی که او بسیار
ضعیف و بی هویت بود

ثریا اسفندیاری، همسر دوم شاه، در
خاطراتش می نویسد:

“دیگر نمی توانستم مرد ضعیفی را که به
هیئت او در آمده بود، تحمل کنم، این
شاه را که عرضه ی تصمیم گیری
نداشت، این بازیچه ی دست قدرتهای
بزرگ را، این عروسک خیمه شب بازی را،
که دائما بین عقاید این و توصیه های آن سرگردان

بود!...” [کاخ تنهایی، خاطرات ثریا اسفندیاری صفحه ۱۶۴]

در داستانی دیگر، ملکه پهلوی؛ مادر محمد رضا، در خاطراتش می گوید:

یک روز محمد رضا که خیلی ناراحت بود به من گفت: «**مادر جان مرده شوره این سلطنت را ببرد که من، شاه و فرمانده کل قوا هستیم و بدون اطلاع من هواپیماهای ما را برده اند ویتنام**» آن موقع جنگ ویتنام بود و آمریکایی ها که از قدیم در ایران نظامی داشتند هر وقت احتیاج پیدا میکردند از پایگاههای ایران و امکانات ایران با صلاحدید خود استفاده میکردند. حتی اگر احتیاج داشتند هواپیماها و یدکی های ما را برای پشتیبانی از نیروهای خودشان در ویتنام بکار میبردند. حالا بماند که چقدر سوخت مجانی میزدند و اصلا کل بنزین هواپیماها و سوخت کشتی هایشان را از ایران میبردند... همین آقای ارتشبد نعمت اله نصیری که ما به او می گفتیم نعمت خرگردن - او یک گردن کلفتی مثل خر داشت! - می آمد خدمت محمدرضا، و گاهی من هم در این ملاقاتها بودم، می گفت آمریکایی ها فلان پرونده و فلان اطلاعات را خواسته اند! محمدرضا می گفت بدهید! [کتاب ملکه پهلوی صفحه ۳۸۷]

حال در مقابل آمریکایی ها جواب اینهمه **خوش خدمتی شاه** را اینگونه دادند: ارتشبد حسن طوفانین در خاطراتش می نویسد: سالیوان (سفیر آمریکا) و ژنرال هایزر (فرستاده ی رئیس جمهور آمریکا) نزد شاه رفتند، من ایستادم تا آن ها آمدند بیرون، فوراً به پیش خدمت گفتم: من می خواهم بروم پیش شاه و رفتم، پرسیدم چه شد؟ شاه گفت: این ها به ما تکلیف کرده اند از کشور برویم. گفتم: تکلیف کردند به شما بروید؟! برای چه تکلیف کردند؟ برای چه؟ یعنی چه؟ شاه گفت: ما که به انگلیس و آمریکا بد نکرده بودیم چرا این ها این کار را با ما کردند؟! [خاطرات ارتشبد حسن طوفانین صفحه ۸۱]

این حقارت تا بدانجا ادامه داشت که حتی اجازه ورود شاه به آمریکا داده نشد. اردشیر زاهدی در خاطرات خود می نویسد:

یک روز که من در کنار اعلیحضرت بودم و کیسینجر تلفن کرد شاه به او گفت: **اکنون متوجه شده ام که آمریکایی ها مردمی ناسپاس و نامرد هستند. من تمام عمرم را در خدمت به ایالات متحده آمریکا گذراندم و اکنون آمریکا حتی اجازه نمی دهد در یکی از بیمارستان های آن کشور بستری شوم...** [۲۵ سال در کنار پادشاه؛ خاطرات اردشیر زاهدی صفحه ۳۸۰]